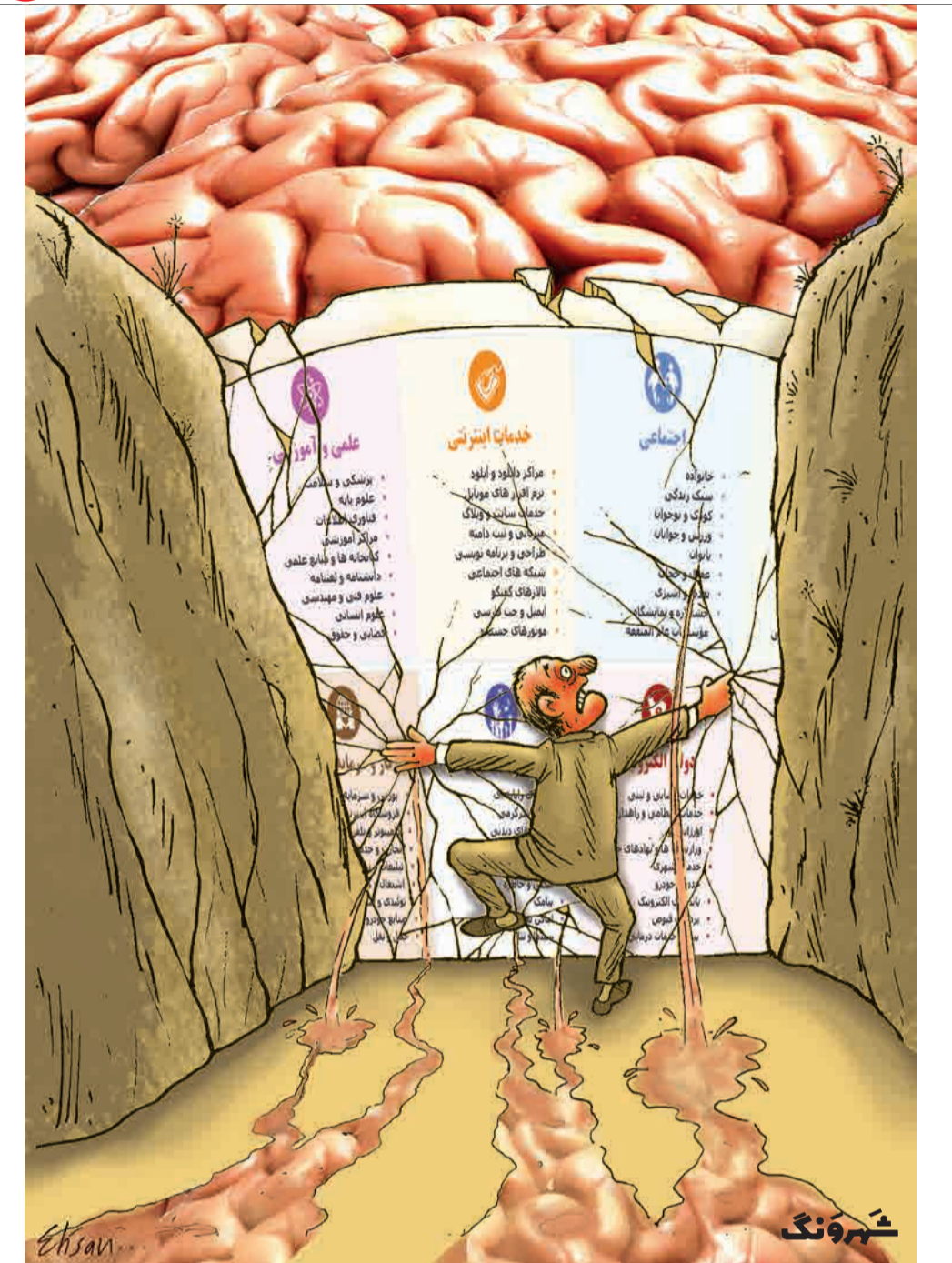


تماشاخانه

احسان گنجی | کارتونیسٹ | ehsanganji58@gmail.com

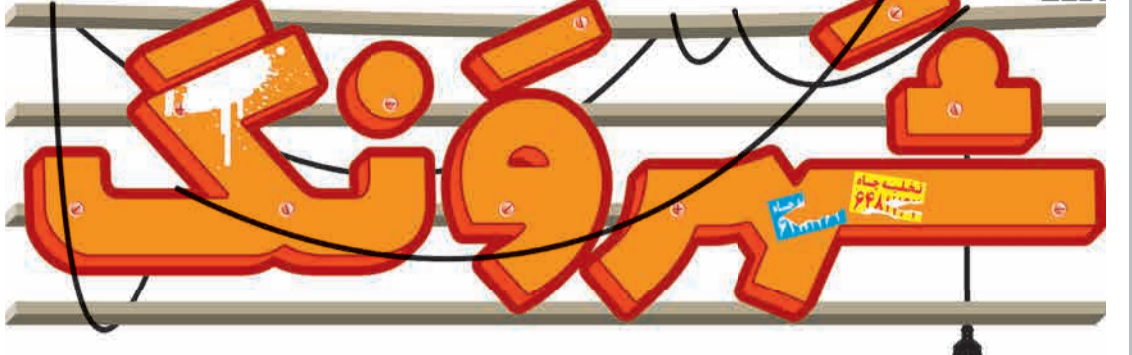


Ehsan

شهرنگ

پیر راگتفر: به ما شد عرصه تنگ جز شکیبایی چه باشد راهکار؟
توی دنیای پراز اندوه و جنگ خنده کرد و داد پاسخ: «شهرنگ»

شماره هفتصد و بیست و ششم



بلیت سفر به مریخ، ۵۰۰ هزار دلار است



مردم: نگران هزینه‌اش نباشید!

یک مدیر خارجی: وای چقدر تپه!
شرکت هواپیمایی: پس مادو بیست تومان دیگه می‌داریم رو قیمت بلیت‌ها!
مریخی‌ها: فقط از روی پوسته مریخ راه برید!
مومیایی: راه آه‌نش با من!
#مریخ_بدبخت_شدی_رفت #شهرنگ

شهرنگ | مارلون براندو VS همایون غنی زاده



فلکه اول

روز، پدیده‌وارونگی هوای تهران بود که آن طور که برخی دانشمندان آن زمان پی بردند، هوای تهران چون با شوری شهر و شهر دار آن وقت تهران خیلی حال کرده، آن سال مرام گذاشته و کلمه‌معلق زنده با به همان بیان ساینیتیک «وارونه» نشده بود. اما این مورد محدود به تهران بود و از دستور خارج شد. دیگر، فتنه و سفت و امثال اینها بودند که ظاهر در گروه بیماری‌ها بودند و برای همین شماری مسئولان آن موقع، با شیوع آنها در کشور به شدت مخالفت کردند. ماند گوشت که ظاهر از قدیم، همه دنبال آن بودند و این مهم در ادبیات عامه هم بازتاب گسترده‌ای یافته. اولش محققان فکر کردند ایستادن به مدت چند ساعت در روز و چند روز در هفته در صف گوشت، باعث ورزیده شدن پاهای مردم شده و از آن جا که ما مغز دوم آدم است و مغز، فرمانروای بدن است، پس مرگومیر کم شده بعد دیدند، اتفاقاً آنها که هفت صف گوشت را در می‌کنند و به مرحله آخر می‌رسند، هنوز دارند می‌نویسند و بقیه که دستشان به گوشت نرسیده نمی‌نویسند. این شد که راز گوشتی هستی کشف شد و انسان توانست بر مرگ غلبه کند.

کشف راز گوشتی هستی | امیر مسعود فلاح | ۱۰۰ سال
بعد، ویکی پدیای فارسی مرگ: در سال ۱۳۹۷ خورشیدی گروهی از محققان ایرانی به این نتیجه رسیدند که مصرف گوشت قرمز، عامل اصلی مرگومیر در کهکشان راه شیری است. احتمالاً تعدادی از کشورها هم از این راز بزرگ هستی مطلع بودند منتها از بس جلب بودند به بقیه کشورها نگفتند تا این که در آن سال در ایران به برکت افزایش قیمت گوشت، این لکه یخزده تنگ از دامن سفره‌های مردم پاک شد و به‌طور ناگهانی آمار مرگومیر هم کاهش یافت و محققان ایرانی را به این فکر واداشت که چرا یکپویی دیگر ملت نمی‌میرند. چه اتفاق خاصی افتاده، نشنستند مسائل روز را بررسی کردند. یکی از مسائل روز تحولات ونزولا بود. تنها سرخ هم رئیس جمهور نهم بود. از طریق ایشان به یکی از بستگان درجه یک مرحوم مغفور ه. چ. رسیدند ولی خوب چون چندسال از ماجرا می‌گذشت، مورد قابل ملاحظه‌ای به حساب نمی‌آمد و در حکم اطلاعات سوخته بود. از دیگر مسائل

زیر گذر

ترم اولی‌های مغرور و خوش تیپ

افریبا جوهریان | مخاطب شهرنگ |

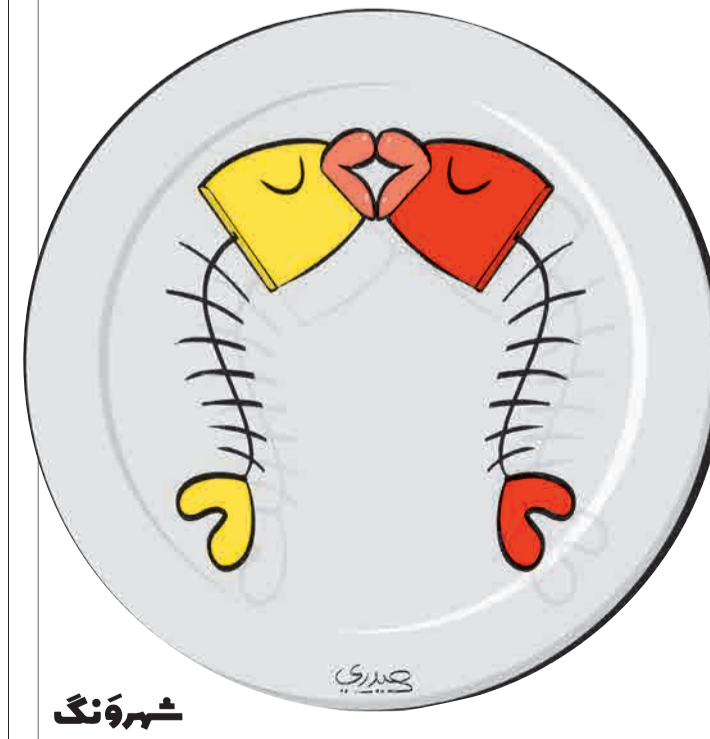
می‌شدم و پیش خودم می‌گفتم ای بابا... آخه اینا که چطوری می‌فهمن من ورودی جدید هستم!!
یه روز همون اوایل کلاس رفتن هام بود، سانسوت به دست و با همون قیافه‌ای که بنده دانشجو مملکت، با هم اتاقیم راه افتادم سمت راهروی کلاس‌ها. وارد یه سالن بزرگ شدیم که از چهار طرف راهرو کلاس رشته‌های مختلف رو داشت.
قبول شدی دانشگاه سانسوت بخیر. این سانسوت شده بود بلای جون من و پلاکارد ورودی بودنم ولی خودم خیر نداشتم. هر قسمت از دانشگاه که قدم می‌گذاشتم، ملت جوری نگاهم می‌کردن که انگار جوجه دیدن اولش با لبخندی که سعی میکردن مخفی کنن، به سوالم مبنی بر این که مثلاً آمفی تاتر کجاست گوش میدادن و بعدش بهم جواب میدادن و آخی رو دوباره این بار غلیظ تر بیان می‌کردن و من هر بار صعبانی

بیرون زده. دوستم هم خشکش زده بود و من نمی‌دونستم چی شده دقیقاً و با یه ابرو بالا نگاهی به اطراف انداختم و نچ کنان پیش خودم می‌گفتم ببین چقدر مرام و معرفت کم شده که یه کسی مثل من با محبتی برای بقیه عجیبی و با تعجب نگاه می‌کنن... خلاصه سال‌ها گذشت و ما ترم بالایی شدیم. وقتی سوتی‌های ترم یکی خودم یادم میاد، فقط دستم رو صورت تمه و آرزو می‌کنم کسی یادش نیاد من چه ترم اولی شیک و مجلسی بودم.
دیگه سال‌های آخر دانشگاه وقتی کسی رو سانسوت به دست می‌دیدم، بی‌اختیار لبخند می‌زدم و تازه متوجه می‌شدم چرا با دیدن من همه لبخند می‌زدن. مدیونید اگه فکر کنید به خاطر سوتی‌های راه و بیراه من بوده... نه اصلاً. اونا یاد دوران ترم یکی بودن خودشون می‌افتادن که لبخند می‌زدن.



شهر فرنگ | هادی حیدری | کارتونیسٹ |

ماهی‌ها، عاشق می‌شوند!



شهرنگ